



فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۳، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶، صفحات ۱۵۲-۱۳۳

سیاست‌گذاری خانواده و تغییرات اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران

حنیف عموزاده مهدیرجی^۱

دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۱ - تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۲۱)

چکیده

نقش و جایگاه بی بدیل و قدسی نهاد خانواده در کشور ایران سبب شده تا وضعیت آن نه تنها مورد توجه سیاست‌سازان بلکه اهم اولویت‌های شهروندان نیز قرار گیرد. با این وجود، تغییرات اجتماعی به وقوع پیوسته در بازار کار به دلیل رشد بخش خدمات در اقتصاد کشور سبب دگردیسی در ماهیت و چارچوب‌های این نهاد بنیادین اجتماعی گردیده است که این امر خود سیاست‌گذاری خانواده را دستخوش تغییراتی عظیم کرده است. لذا در مقاله حاضر تلاش شده است تا طراحی مدل مطالعاتی و مفهومی جهت شناسایی و بررسی انواع سیاست‌گذاری خانواده در دستور کار قرار گیرد. همچنین سعی شده تا با کمک مدل مطرح شده، مطالعه‌ای تطبیقی در ارتباط با نقش و جایگاه سیاست‌گذاری خانواده در میان سه کشور جمهوری اسلامی ایران، آلمان و بریتانیا صورت پذیرد. در نتیجه، بررسی اسناد سیاستی سه کشور در حوزه سیاست‌گذاری خانواده با روشی تفسیری و رویکردی مقایسه‌ای مورد ارزیابی و کنکاش قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری خانواده، تغییرات اجتماعی، خانوادگی‌گرایی، خانوادگی‌زدایی

¹ - hamoozadeh@ut.ac.ir

۱- مقدمه

تنها چند دهه از عمر سیاستگذاری خانواده به عنوان بخشی از سیاستگذاری اجتماعی و سیاستگذاری عمومی می‌گذرد؛ اما همچنان تبیین مفهومی سیاست خانواده با دشواری‌هایی روبه‌رو است. عمده توجه صورت گرفته در این زمینه معطوف است به آثار منتشر شده توسط پژوهشگران حوزه علوم اجتماعی علاقه‌مند به مطالعات زنان و جنسیت که هر چند هر یک در محتوای خود به موضوع خانواده پرداخته‌اند؛ اما همچنان نقش و جایگاه متولی امر سیاست‌سازی یعنی دولت، در این نوشته‌ها کم‌رنگ و بی‌اثر باقی مانده است. لذا نوشتار حاضر بر آن است تا ابتدائاً خلأ نظری به وجود آمده در رابطه با ادبیات مطالعات سیاست خانواده در ایران را تا حدی مرتفع سازد. بر همین اساس، بررسی سیر تاریخی این مفهوم، تعریف و تبیین آن و ارتباطش با عمده تغییرات اجتماعی در حال وقوع در ایران و سایر کشورهای جهان مد نظر قرار گرفته است. علاوه بر موارد فوق، نگارنده در تلاش خواهد بود تا به کمک طرح دو ابزار مقایسه‌ای برای سنجش جایگاه سیاست‌های خانواده در هر کشور و تعیین نسبت آن با سیستم رفاهی هر دولت، جهت‌گیری‌های مرتبط با سیاستگذاری خانواده در هر محدوده جغرافیایی مورد مطالعه را تا حد امکان نمایان سازد. به نظر می‌رسد که ابزارهای مطرح شده می‌توانند آغاز مناسبی با هدف فهم بهتر سیاست‌های خانواده تلقی شوند. در نهایت، مقاله بر آن بوده تا مطالعه‌ای تطبیقی میان سیاست‌های خانواده سه کشور آلمان و بریتانیا، به عنوان سردمداران رژیم‌های رفاهی در جهان، با سیاست‌های خانواده در جمهوری اسلامی ایران، انجام پذیرد. در این مقایسه بیشتر تمرکز پژوهشگر بر تطبیق پارادایم فکری مسلط بر رژیم‌های رفاهی هر سه کشور و تعیین اثر آن بر سیاستگذاری خانواده بوده است. بدیهی است که مطالعه تطبیقی تمامی ابعاد اجتماعی سیاست‌های خانواده میان این سه کشور امری است گسترده و فراتر از قدرت ارزیابی متن حاضر؛ لذا تلاش شده است تا مقایسه صورت گرفته بیشتر به بازه زمانی دهه اول هزاره سوم و وضعیت کنونی سیاست‌سازی در هر کشور معطوف گردد.

۲- تاریخچه و تبیین مفهومی

سیاستگذاری خانواده^۱، چه در عنوان و چه در محتوای نظری و علمی خود، موضوعی مجادله‌برانگیز میان پژوهشگران علوم اجتماعی است؛ از این جهت که خانواده از یک سو به عنوان خصوصی‌ترین حریم زندگی انسان مدرن و نماد تقدس مالکیت در اندیشه‌های لیبرالیستی و از سوی دیگر به عنوان اولین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی سازنده شهروند سیاسی در

^۱ - Family Policy

میان اجتماع‌گرایان^۱ در نظر گرفته می‌شود. همین امر سبب شده تا عنوان و محتوای سیاستگذاری خانواده به عنوان یک شاخه مطالعاتی با دیده تردید نگریسته شود؛ چرا که اساساً میل قدرتمندی جهت به چالش کشیدن این حوزه مطالعاتی از طریق طرح ابهاماتی همچون چرایی الزام‌آور بودن دخالت دولت در رابطه با فرموله کردن خانواده و مدیریت زیست اجتماعی شهروندان وجود دارد. علی‌رغم بلوغ نسبی و اولیه سیاست‌های خانواده به ویژه در طی دو دهه گذشته، همچنان این رشته مطالعاتی امکان و شأن متناسب^۲ در قبال دیگر حوزه‌های سیاستگذاری عمومی همچون سیاستگذاری اقتصادی و سیاستگذاری محیط‌زیست، به خود نیافته است. با این حال، به پشتوانه عقلانیت حمایتگر سرمایه و بازار و به دلیل درک اهمیت تعهدات خانواده^۳ به عنوان موتور محرک اقتصاد، جایگاه آن مورد توجه سیاست‌سازان و تصمیم‌گیرندگان قرار گرفته است (بوگن‌اشنایدر، ۲۰۰۰: ۱۱۳۶-۱۱۳۷). پس از یک دهه از نقطه عطف این رشته یعنی سال ۱۹۸۰ که در آن «کنفرانس خانواده‌ها در کاخ سفید»^۴ برگزار گردید، صحبت از بلوغ شاخه مطالعاتی سیاستگذاری خانواده، امری ممکن تلقی می‌نمود. با این حال با گذشتن بیش از سه دهه از آن زمان و حتی با انتشار آثار پیشگامی همچون کتاب ارزشمند «سیاست خانواده: حکومت و خانواده‌ها در میان چهارده کشور» (کامرمان و کان، ۱۹۷۸)، همچنان تعریف سیاست خانواده با دشواری روبرو است به گونه‌ای که بلانکنهورن^۵ (۱۹۹۰) سختی ارائه این تعریف را به «میخ زدن ژله بر روی درخت و یا شنا در شهد شکر»^۶ تشبیه می‌نماید (ر.ک.؛ ص. ۵).

سیاست خانواده را می‌توان به تعبیر کارن بوگن‌اشنایدر به عنوان «مجموعه فعالیت‌های دولت که در جهت حمایت از خانواده و ارتقاء سطح بهزیستی اعضای آن طراحی شده است»، تعریف نمود. این تعریف به نسبت گزاره‌ای گسترده است. لذا وی سیاست خانواده را در دو دسته قرار می‌دهد: دسته اول سیاست‌های صریح^۷ هستند که منظور از آنها سیاست‌هایی که به طور مشخص جهت تغییر در شرایط خانواده توسط دولت اتخاذ می‌شوند. دسته دوم سیاست‌های ضمنی^۸ هستند که منظور از این سیاست‌ها، سیاست‌هایی هستند که هر چند برای به دست آوردن و تأمین هدفی خاص و مرتبط با خانواده طراحی نشده‌اند اما نتایج حاصل از اجرای آنان به طور غیر مستقیم بر خانواده اثر می‌گذارد (بوگن‌اشنایدر، ۲۰۱۴: ۴۸-۴۷). در

^۱- Communitarianism

^۲- Commensurable Status

^۳- Family Engagements

^۴- White House Conferences on Families

^۵- رئیس و بنیانگذار مؤسسه ارزش‌های آمریکایی (Institute for American Values) که ابتدائاً از مخالفین ازدواج همجنس‌گرایان محسوب می‌شد اما در حال حاضر تغییر عقیده داده است.

^۶- "swimming in molasses or nailing Jell-O to a tree"

^۷- Explicit

^۸- Implicit

نتیجه، سیاست خانواده را می‌توان «عمده تصمیمات دولتی که به شکلی مستقیم یا غیر مستقیم بر وضعیت بهزیستی خانواده اثر می‌گذارد»، تعریف نمود (کامرمان و کان، ۱۹۷۸: ۳). رهیافت‌های مطالعاتی سیاست‌های خانواده نیز از دو نوع رویکرد کلی مشاهده محور^۱ که معتقد است طراحی سیاست‌های خانواده توسط سیاستگذاران می‌بایست مبتنی بر پژوهش و داده‌های معتبر باشد و رویکرد نظری^۲، همچون تئوری سیستم خانواده^۳ که معتقد است فهم خانواده تنها به کمک ابزار تئوریک میسر است، پیروی می‌کند (روبیلا، ۲۰۱۴: ۴).

اگر بخواهیم شرح مختصری از تاریخچه و آغاز سیاست خانواده ارائه کنیم، لازم است تا به مهم‌ترین ابزار اعمال سیاست‌های خانواده در قرن حاضر، یعنی کمک هزینه‌های خانواده^۴، اجمالاً اشاره گردد. کمک هزینه خانواده سیستمی است که تحت آن دستمزد کارگران توسط مبلغ متناسب با اندازه خانواده تکمیل می‌گردد. این شیوه از پرداخت‌های تکمیلی به دو صورت داوطلبانه^۵ و اجباری^۶ صورت می‌گیرد: در دسته اول کارفرما خود به صورت انفرادی کمک هزینه خانواده را به طور داوطلبانه، عموماً به شکل قانونی شده در قالب معاهدات دو جانبه میان اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی، پرداخت می‌نماید. در دسته دوم مقرری از طریق سهم مشارکت^۷ یا همان حق بیمه شهروندان به دولت و یا از طریق محل درآمدهای عمومی دولتی تأمین و پرداخت می‌گردد. در حال حاضر در بیش از بیست کشور اتحادیه اروپا دریافت مقرری و یا کمک هزینه خانواده از سوی کارفرمایان و بخش خصوصی در حال پرداخت است. مثلاً در فرانسه این دست مقرری‌ها عموماً به شکل کالایی^۸ و بُن‌های معیشتی^۹ به خانوارها پرداخت می‌گردید؛ اما در نیوزلند و استرالیا شرایط به شکل دیگری بود. عمده مشکل موجود در این کشورها نبود یک تعریف جامع برای تعیین خانواده میانگین^{۱۰} یا متوسط و همین‌طور توافق بر سر میزان دستمزد پرداختی به زنان و مردان مجرد تلقی می‌گشت (ریچاردسون، ۱۹۷۰: ۷۳-۷۰). اما سیاست خانواده پس از جنگ جهانی دوم و ظهور دولت رفاه در اروپا، شکلی نظام‌مند و جدید به خود گرفته است که در ادامه مقاله، اثر تغییرات اجتماعی به وجود آمده بر سیاستگذاری خانواده بیشتر اشاره خواهد گردید.

^۱ - Evidence-Based

^۲ - Theoretical

^۳ - این تئوری (Family System Theory) توسط ماری بوئن مطرح گردید و معتقد است که افراد به تنهایی و به صورت منفرد قابل فهم نیستند بلکه باید در یک واحد احساسی همچون خانواده و به عنوان بخشی از آن مورد مشاهده قرار گیرند (ر.ک: ماری بوئن، ۱۹۹۶)

^۴ - Family Allowance

^۵ - Voluntarily

^۶ - Compulsory

^۷ - Contributory

^۸ - Allowance in Kind

^۹ - Cost of Living Bonus

^{۱۰} - Average Family

۳- تغییرات اجتماعی و صورت‌بندی جدید خانواده: طرح ابزاری مقایسه‌ای

اهمیت امروزه خانواده به سبب چهار مؤلفه است: نخست آنکه خانواده مبنای هویت هر فرد است. دوم اینکه خانواده در شرایط بحران، به مانند یک سیستم اقتصادی حمایت کننده از اعضای خود عمل می‌کند؛ امری که شاید پیشرفته‌ترین سیستم‌های رفاهی در تأمین آن ناتوان باشند. سومین دلیل این است که خانواده در پرورش نسل آینده و در بیانی جامع‌تر، به عنوان کارگاه پرورش نیروی انسانی جدید برای جامعه عمل می‌کند. آخرین و مهم‌تر از همه آنکه خانواده می‌تواند همچنان نقش سنتی و مراقبتی خود را در جهت کمک به افراد در معرض آسیب‌های اجتماعی ایفا کند. با توجه به موارد ذکر شده و درک اهمیت این نهاد اجتماعی در بهزیستی جامعه، وقوع چند تحول اجتماعی سبب افزایش توجه به نهاد خانواده و امر سیاستگذاری مرتب با آن شده است: (۱) خانواده‌ها نسبت به گذشته در حال کوچک‌تر شدن هستند. (۲) بار هزینه پرورش نیروی جوان ماهر بر دوش والدین کهنسالی گذاشته شده است که در سنین بالا مشغول به کار هستند. (۳) سن ازدواج بالاتر رفته و میل زنان به بچه‌دار شدن در سنین جوانی کاهش یافته است. (۴) نسبت زنان سرپرست خانوار در حال افزایش است و (۵) نرخ مشارکت اقتصادی زنان در حال افزایش است که این امر سبب ایجاد اصلی‌ترین تغییر در صورت‌بندی‌های فعلی خانواده‌ها شده است (مرسی‌یر، گرسکی و شیلی، ۲۰۰۰: ۱۲). همه این موارد سبب شده تا نهاد خانواده نسبت به گذشته تغییرات آشکاری داشته باشد. به عنوان نمونه در بریتانیا، پس از اجرایی شدن قانون طلاق ۱۹۶۹ و در پی آن تسهیل امر طلاق در این کشور، زندگی مشترک بدون ازدواج^۱، میزان تولد کودکان خارج از چارچوب ازدواج^۲، سقط جنین و نرخ خانواده‌های تک سرپرست^۳ در طی سه دهه به شدت افزایش یافته است. علاوه بر تغییرات پیش آمده در فرم خانواده‌ها، سه چهارم مادران متأهل شاغل‌اند و احتمالاً درصد اشتغال مادران مجرد تا ۲۰۱۰ به ۷۰ درصد رسیده باشد. اکثر مادران در حال حاضر اشتغال در کارهای پاره وقت را به دلیل امکان دست‌یابی به فرصت بیشتر جهت مراقبت از کودکان ترجیح می‌دهند؛ با این حال نقش و مدل سنتی نان‌آوری مردان^۴ در بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی، به ویژه آلمان که نماد این مدل هست، در حال تغییر است و تنها یک چهارم زنان بریتانیایی همچنان دارنده نقش خانه‌داری و مسئول مراقبت و تربیت کودکان می‌باشند (میلار، ۱۳۹۱: ۳۴۹-۳۵۲).

^۱- Cohabitation

^۲- Extramarital Birth

^۳- البته لازم به توضیح است که خانواده‌های تک‌والدی بخشی از دوره زندگی محسوب شده و امری ابدی نمی‌باشند. به این معنی که شکل خانواده‌های تک‌والدی مدام در حال تغییر است. یافتن شریک جنسی جدید، همسر جدید و بزرگ شدن فرزندان سبب تغییر در محتوای این دست خانواده‌ها گشته است.

^۴- Male Bread-winner

همان‌طور که اشاره شد، یکی از مهم‌ترین تغییرات اجتماعی که توانسته در سال‌های اخیر بر سیاست خانواده، به ویژه در کشورهای بیشتر توسعه یافته اروپایی اثرگذار باشد، جابه‌جایی‌های صورت گرفته در سهم مشارکت اقتصادی مردان نسبت به زنان است. این امر در سال‌های اخیر به واسطه رشد بخش خدمات در کشورهای صنعتی و حرکت آنان به سمت اقتصادی پسا صنعتی، منجر به نیاز بیشتر بازار به جذب توأمان نیروی کار دارای مهارت تخصصی و حتی نیروی کار دارای مهارت عمومی سطح پایین شده است. در این راستا، نقش زنان در به عهده گرفتن شغل‌های پاره وقت، عموماً با سطح مهارت عمومی کمتر، در حال افزایش بوده و این امر تغییر مهمی در شاکله و قالب‌بندی مدل‌های سنتی تأمین هزینه‌های خانوارها و یا شیوه نگره‌داری و پرورش فرزندان ایجاد کرده است. یکی از ابزارهای مناسب جهت درک بهتر این نوع تغییرات، استفاده از استاندارد بین‌المللی طبقه‌بندی مشاغل در سال ۱۹۸۸ موسوم به ایسکو^۱ است که جهت دستیابی به اهدافی چون تشکیل یک پایگاه منسجم از داده‌های منتشر شده توسط آماردانان ملی که به صورت بین‌المللی در دسترس همگان باشد، ساخت ابزاری مناسب برای تحقیق و تصمیم‌سازی و ارائه مدلی برای سنجش و ارتقاء ساختار طبقه‌بندی مشاغل کشورهای عضو سازمان بین‌المللی کار؛ طراحی گردید. چارچوب مفهومی این استاندارد مبتنی بر دو مؤلفه اصلی است: نخست اینکه نوع کار انجام شده یا وظیفه محوّل شده به فرد چیست و دوم آنکه مهارت مورد نیاز یا همان استعداد و توانایی بکار رفته برای انجام آن چگونه است. ایسکو خود بر اساس استاندارد بین‌المللی طبقه‌بندی تحصیلی^۲ شکل گرفته است، لذا مبتنی بر پیش‌فرض‌های آن، چهار دسته مهارت را مطرح می‌نماید: سطح اول شامل آموزش دوران ابتدایی است، یعنی فرد ۶ یا ۷ ساله به مدت ۵ سال آموزش‌های اولیه خواندن و نوشتن را داشته باشد. سطح دوم که خود دو مرحله‌ای است، به این معنی که در مرحله نخست فرد به مدت ۳ سال از ۱۱ سالگی آموزش دیده باشد که منظور همان دوران راهنمایی است و مرحله دوم که فرد از سن ۱۴ سالگی به مدت ۳ سال آموزش ببیند و این همان دوران دبیرستان را شامل می‌گردد. سطح سوم دربرگیرنده افرادی است که از ۱۷ یا ۱۸ سالگی به مدت ۴ سال آموزش حرفه‌ای دیده باشند؛ در واقع این سطح وجود تحصیلات در مقطع کارشناسی را بیان می‌کند و در نهایت اینکه فرد از همان ۱۷ یا ۱۸ سالگی بیش از ۴ سال آموزش ببیند؛ این امر به معنای دارا بودن مدرک تحصیلات تکمیلی است (سازمان بین‌المللی کار، ۱۹۹۹: ۵-۱).

اسپینگ - اندرسین دسته‌بندی شغلی و مهارتی دیگری را ارائه کرده است. در این دسته‌بندی، از دو عنوان سلسله مراتب فوردیستی^۳ و سلسله مراتب پسا صنعتی^۴ برای تمییز قائل

^۱ - International Standard Classification of Occupation: ISCO-88

^۲ - International Standard Classification of Education: ISCED

^۳ - Fordist Hierarchy

^۴ - Post-Industrial Hierarchy

شدن میان طبقات در اقتصاد صنعتی شده و اقتصاد پسا صنعتی نام برده شده است. در سلسله مراتب فوردیستی مدیران و مالکان^۱ در سطح اول، کارمندان و فروشندگان^۲ در سطح دوم، کارگران تولیدی صنایع دستی و کارگران ماهر^۳ در سطح سوم و در نهایت نیروی‌های کار فاقد مهارت^۴ قرار دارند؛ در حالی که در سلسله مراتب پسا صنعتی متخصصین و دانشمندان^۵ در سطح اول، تکنسین‌ها و شبه متخصصین^۶ در سطح دوم، نیروهای کار ماهر بخش خدمات^۷ در سطح سوم و کارگران فاقد مهارت یا به اصطلاح پرولتاریای بخش خدمات^۸ قرار دارند (اسپینگ - اندرسن، ۱۹۹۳: ۲۵-۲۴). علاوه بر این، تیمو فلانکن‌اشتاین و همکاران (۲۰۱۱: ۱۶۲۸) با عاریه گرفتن از اسپینگ - اندرسن، سعی داشته‌اند تا سطوح مهارتی نیروی کار شاغل در اقتصاد را با توجه به رشد بخش خدمات در اقتصاد و گذار به اقتصاد پسا صنعتی در اروپا، صرفاً بر اساس سه مؤلفه مهارت عمومی بالا^۹، مهارت عمومی پایین^{۱۰} و مهارت خاص^{۱۱} دسته‌بندی نمایند. همان‌طور که مشاهده می‌شود این دسته‌بندی ترتیب موجود در استاندارد بین‌المللی طبقه‌بندی مشاغل یا همان ایسکو-۸۸ را مناسب ندانسته و با استفاده از مدل اسپینگ - اندرسن سعی در طرح چشم‌اندازی نو جهت طبقه‌بندی مشاغل بر اساس مهارت‌های مورد استفاده در هر بخش را دارد.

بیشتر پژوهشگران معتقدند که در شرایط بحران‌های اقتصادی، طیف وسیعی از سیاست‌های کاهش هزینه^{۱۲} و سیاست‌های انبساطی^{۱۳} از سوی دولت‌ها اتخاذ شده‌اند که به مرور زمان نقش ابزارهای ریاضتی^{۱۴} همچون کاهش هزینه‌های دولت در رابطه با مستمری‌های خانواده، کاهش مرخصی‌های والدین و همین‌طور کاهش مستمری‌های نقدی خانواده^{۱۵} پررنگ‌تر گردیده است (ریچاردسون، ۲۰۱۰: ۵۰۳-۴۹۹). اسپینگ - اندرسن نخستین بار تلاش داشت تا در اثر مشهور خود به نام «سه جهان از سرمایه‌داری رفاهی»^{۱۶} که کتابی است در ارتباط با گونه‌شناسی رژیم‌های رفاهی (اسپینگ - اندرسن، ۱۹۹۰: ۲۹-۲۶)، به خلق مفهومی نو در رابطه با اثر سیاست‌های اجتماعی یک رژیم رفاهی بر خانواده بپردازد به گونه‌ای که بر نقش والای خانواده

¹ - Managers & Proprietors

² - Clerical & Sale Workers

³ - Skilled and Craft Manual Production Workers

⁴ - Unskilled and Semiskilled Manual Production Workers

⁵ - Professionals & Scientists

⁶ - Technicians & Semi-Professionals

⁷ - Skilled Service Workers

⁸ - Unskilled Service Workers or Service Proletariat

⁹ - High-General Skill

¹⁰ - Low-General Skill

¹¹ - Specific Skill

¹² - Retrenchment Policies

¹³ - Expansionary Policies

¹⁴ - Austerity Measures

¹⁵ - Cutback Cash Benefits

¹⁶ - Three World of Welfare Capitalism

به عنوان یکی از اضلاع مثلث رفاه، یعنی دولت، بازار و خانوارهای شخصی صحنه گذاشته است. پس از انتشار این کتاب، وی در اثر جدیدتر خود در سال ۱۹۹۹ به بازنگری در رابطه با نقش خانواده در تأمین رفاه افراد و ارتباط آن با رژیم‌های رفاهی پرداخت. اسپینگ - اندرسن از دو مفهوم خانوادگی‌سازی رژیم رفاهی در مقابل خانوادگی‌زدایی رژیم رفاهی^۱ جهت سنجش این موضوع که تا چه حد یک سیاست اجتماعی خانواده را مسئول تأمین بهزیستی اعضایش کرده است، نام می‌برد (اسپینگ - اندرسن، ۱۹۹۹: ۵۱). اما زیگرید لایتنر (۲۰۰۳: ۳۵۸) این تعریف را کافی ندانسته و تلاش دارد تا مفاهیم مورد استفاده اسپینگ - اندرسن را با جزئیات بیشتری شرح دهد. وی سیاست‌های خانوادگی‌گرا^۲ را مجموعه سیاست‌های تعریف می‌کند که نه تنها خانواده را مجبور به برآورده ساختن نیازهای رفاهی اعضایش ساخته، بلکه شهروندان را نیز مجبور می‌کند تا نیازهای مراقبتی^۳ خود را از طریق خانواده خود تأمین نمایند. در نقطه مقابل، سیاست‌های خانوادگی‌زدا^۴ سیاست‌هایی هستند که نه تنها مسئولیت مراقبت را از عهده خانواده خارج می‌کنند، بلکه تأمین نیازهای مراقبتی را در قالب روابط میان فردی دارای معنا دانسته و بر نقش حوزه عمومی در تأمین نیازهای مراقبتی تأکید دارند. در واقع در این نگاه، مدل بزرگسالان کارگر^۵ جانشین مدل سنتی مردان نان‌آور شده، به گونه‌ای که تمام بزرگسالان وظیفه دارند تا به اشتغال پردازند و وظایف مراقبتی آنان کالایی شده^۶ و همان طور که گفته شد، این دست وظایف توسط حوزه عمومی، در معنای وسیع‌تر توسط دولت و بازار، قابل دستیابی بوده و دیگر صرفاً بر عهده والدین قرار ندارد (لوئیس و گیلاری، ۲۰۰۵: ۸۳-۸۲). در نهایت اینکه سانجا بلوم و همکارانش (۲۰۱۴: ۴۷۲) با بهره‌گیری از دو مفهوم فوق و با توجه به ابزارهای سیاستی مورد استفاده توسط دولت‌ها، چهار پارادایم اصلی رژیم‌های رفاهی، یعنی پارادایم ریاضتی^۷، انتخاب آزاد^۸، سرمایه‌گذاری اجتماعی^۹ و کار برای رفاه^{۱۰} را بر اساس میزان ارتباط و اثرگذاری‌شان بر خانواده بر روی یک ماتریس دو در دو ترسیم کرده‌اند؛ به گونه‌ای که سیاست‌های مالی انقباضی دولت همچون کاهش هزینه‌ها به عنوان سیاست‌هایی با آثار منفی و سیاست‌های مالی انبساطی دولت همچون پرداخت کمک هزینه‌های نقدی را به عنوان سیاست‌هایی با آثار مثبت بر خانواده در نظر گرفته شده است. جهت فهم بهتر مدل بلوم می‌توان به شکل ۱ مراجعه نمود.

¹ - Familializing vs. Defamilializing of Welfare Regimes

² - Familialistic Policies

³ - Care Needs

⁴ - Defamilialistic Policies

⁵ - The Adult Workers Model

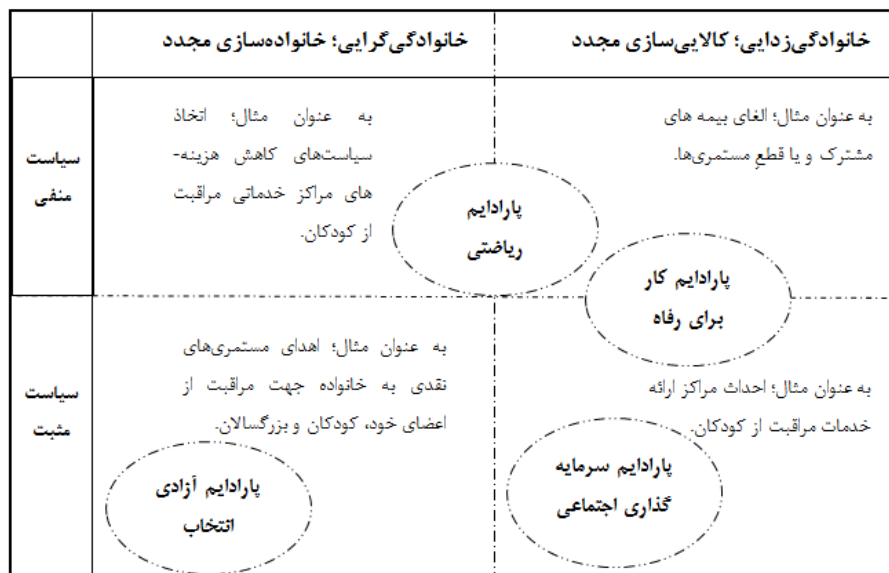
⁶ - Commodified

⁷ - Austerity

⁸ - Freedom of Choice

⁹ - Social Investment

¹⁰ - Workfare



شکل ۱- موقعیت‌یابی پارادایم‌های رفاهی نسبت به امر خانواده (وظایف مراقبتی خانواده در حوزه عمومی).

۴- مقایسه سیاست خانواده در سه کشور

همان‌طور که گفته شد، تغییرات اجتماعی به وجود آمده در هر کشور، سیاست خانواده منحصر به فردی را سبب می‌شود، لذا مقایسه تصمیمات چند واحد سیاسی در رابطه با امر خانواده با یکدیگر، صرفاً از طریق طرح ابزارهایی مقایسه‌ای امکان‌پذیر است. در بخش‌های قبلی این مطلب، نویسنده به دنبال معرفی دو ابزار سنجش سیاست خانواده در کشورهای مختلف جهان بوده است. ابزار اول که مرتبط است با استاندارد طبقه‌بندی مشاغل و سطوح مهارتی شغلی مرتبط با آن، می‌تواند تغییرات به وجود آمده در صورت‌بندی خانواده را در اثر افزایش میزان مشارکت اقتصادی زنان در جامعه تشریح نماید. علاوه بر ابزار مذکور، درک ماهیت سیاست‌های اثرگذار بر خانواده در هر کشور بدون ترسیم قالب‌های مفهومی تئوریزه شده، میسر نخواهد بود. بر همین اساس نیز با استفاده از دو مفهوم سیاست‌های خانوادگی‌گرا و خانوادگی‌زدا در چارچوب ترسیمی نمایش داده شده در قسمت قبل، می‌توان جایگاه سیاست‌های خانواده هر دولتی را نسبت به پارادایم‌های رفاهی موجود در حوزه سیاست اجتماعی مشخص نمود. در این قسمت، نگارنده درصدد است تا به کمک ابزارهای معرفی

شده، به مقایسه سیاست‌های حال حاضر خانواده در جمهوری اسلامی ایران با پیشاگامان حوزه سیاست‌گذاری خانواده و رژیم‌های رفاهی در جهان، یعنی آلمان و بریتانیا پردازد.

آلمان: در ادبیات دولت رفاه، عموماً کشورهای هم‌چون آلمان را به عنوان رژیم رفاهی محافظه‌کار - مشارکتی^۱، قاره‌ای^۲، دموکرات مسیحی^۳ و یا بیسمارکی^۴ می‌شناسند (فانیانی، ۲۰۰۷: ۴۰). رژیم رفاهی آلمان نقش مهمی به خانواده‌ها جهت پرورش کودکان داده است. در مدل آلمانی رفاه، فرض بر این است که توسعه انسانی از خانواده شروع می‌شود، لذا پرورش انسان توانمند می‌بایست در خانواده صورت گیرد. بر همین اساس است که دولت امتیازات زیادی برای والدین کودکان خردسال^۵، نوزادان^۶ و کودکان دوران قبل از مدرسه^۷ در نظر گرفته است (ترزینسکی، ۲۰۰۰: ۲۱). تأکید آلمان‌ها بر مدل تأمین مخارج مردانه سبب شده تا نقش اقتصادی زنان در آلمان کمتر از سایر دولت‌های اروپایی مورد توجه قرار گیرد. با این حال سیاست‌های کار و رفاه دولت آلمان، همواره بخشنده‌تر و سخاوتمندانه‌تر از سایر کشورهای اروپایی عمل کرده است. به تعبیر سیاست‌سازان آلمانی، سیاست‌های اشتغال کشور باید تأمین‌کننده حداقل استانداردهای زندگی باشد، لذا مستمری‌های بیکاری همواره باید جایگزین آخرین حقوق دریافتی فرد بیکار بوده، کل دوران بیکاری وی را پوشش دهد و ادامه کار وی می‌بایستی متناسب با شغل قبلی فرد و مطابق میل او باشد. اما همین مدل سخاوتمندانه نیز در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی از طریق اصلاح قانون کار آلمان تغییر کرد؛ به شکلی که اگر شغلی با ۲۰ درصد کمتر از درآمد شغل قبلی در سه ماهه اول یا ۳۰ درصد کمتر از درآمد شغل قبلی در سه ماهه دوم و حتی به میزان مستمری دریافتی بعد از ۷ ماه بیکاری پیدا شود، فارغ از اینکه به شغل قبلی وی ارتباط دارد یا خیر، فرد بیکار ملزم به پذیرش آن است (فلانکن‌اشتاین و همکاران، ۲۰۱۱: ۱۶۳۰). با این حال، وضعیت اشتغال در آلمان تحت تأثیر مؤلفه‌هایی به غیر از قوانین کار این کشور نیز بوده است، طوری که میزان این بخشندگی نیز در سال‌های اخیر رو به کاهش تصور می‌شود.

در حال حاضر برخی تغییرات اجتماعی به وجود آمده سبب شده تا سیاست‌های خانواده در آلمان به تبع سیاست‌های رفاهی و اجتماعی این کشور تغییر کند. وضعیت بازار کار در آلمان در سال‌های اخیر به طور قابل توجهی تغییر کرده است. نقش زنان، به ویژه تحصیل‌کرده‌ها در حال افزایش است؛ اما بیشتر حضور زنان در مشاغل پاره وقت، مشاغلی با ساعت کار

¹ - Conservative-Corporative

² - Continental

³ - Christian Democratic

⁴ - Bismarckian

⁵ - Toddlers

⁶ - Infants

⁷ - Preschool Age

کمتر از ۳۰ ساعت در هفته، رقم خورده است. آمارها نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۴، تقریباً ۲۸ درصد زنان شاغل آلمانی در مشاغل پاره وقت فعالیت می‌کنند، در حالی که این میزان برای مردان تنها ۳ درصد است؛ اما در سال ۲۰۰۷ میلادی این میزان به اوج خود یعنی ۳۹/۲ درصد رسیده است و پس از گذشت ۷ سال یعنی در سال ۲۰۱۴ این میزان دو درصد کاهش یافته است. در واقع سهم زنان از مشاغل پاره وقت به دلیل نقش مراقبتی آنان در خانه بیشتر از مردان بوده، هرچند که در سالیان گذشته در حال کاهش هست. زنان آلمانی در سال ۱۹۹۴، ۸۷ درصد از سهم بازار کارهای پاره وقت را به خود اختصاص داده بودند که این میزان در سال ۲۰۰۷ به ۸۰/۳ درصد کاهش یافته است. البته افزایش میزان مشارکت اقتصادی زنان در اقتصاد این کشور یکدست نبوده است. در واقع سطح تحصیلات به عنوان یک متغیر بسیار مهم در این زمینه عمل کرده است. آمارها نشان می‌دهد که سهم مشارکت اقتصادی زنان با تحصیلات کمتر از متوسط، ۵۶ درصد بوده، در حالی که سهم مشارکت اقتصادی زنان با تحصیلات عالی، بیش از ۸۶ درصد هست (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، ۲۰۰۸: ۳۵۸-۳۳۶ و ۲۰۱۳: ۲۸۱-۲۶۷). این آمارها نشان می‌دهد که مدل مردانه نان‌آوری و یا تأمین هزینه‌های خانوار در آلمان در حال تغییر است. با این حال سرعت این تغییر در آلمان نسبت به کشورهای نظیر بریتانیا که در قسمت بعدی بیشتر توضیح داده خواهد شد، متفاوت است، چرا که در آلمان همچنان بر نقش مراقبتی زنان در رابطه با پرورش کودکان بیشتر از سایر کشورهای اروپایی تأکید می‌شود. علاوه بر این، آمارها حکایت از وقوع برخی تغییرات در سیاست‌های رفاهی دولت آلمان در نیمه دوم دهه ۲۰۰۰ میلادی داشته است. این امر از دو مسئله نشئت می‌گیرد: نخست بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ که بررسی اثر آن بر سیاست‌های خانواده در آلمان نیازمند پژوهش دیگری است و دوم، به قدرت رسیدن حزب اتحاد دموکراتیک مسیحی^۱ به رهبری آنگلا مرکل. این حزب در شرایطی به قدرت رسید که آلمان با تغییرات جمعیت‌شناختی مهمی روبه‌رو شده بود. نرخ زاد و ولد هر زن آلمانی به طور متوسط به ۱/۴ کاهش یافت و ۲۶ درصد زنان آلمانی بالای ۴۰ سال دارای سطح تحصیلات عالی، ۱۶ درصد افراد با سطح تحصیلات متوسط و ۱۱ درصد افراد با سطح تحصیلات پایین‌تر از متوسط بدون فرزند زندگی خود را ادامه می‌دهند و مهم‌تر از همه اینکه در سال ۲۰۰۹ میلادی ۲۰/۷ درصد جمعیت آلمان بالای ۶۵ سال داشتند. لذا تغییر در ساختار هرم سنی جمعیت و نیاز به نیروی کار جوان و جایگزین در آلمان بیش از پیش احساس می‌شد. بر همین اساس، دولت وقت آلمان با شعار «رفاه برای کسانی که کار می‌کنند»، در قالب پارادایم کار برای رفاه، در سال ۲۰۰۵ به قدرت رسید. هم‌اکنون دولت آلمان در تلاش است تا با تمرکز بیشتر بر خانواده‌های تک سرپرست، ارائه مرخصی‌های بیشتر

^۱ - Christian Democratic Union

برای والدین و ایجاد محیط کاری زن - دوستانه^۱ و خانواده - دوستانه^۲، شرایط حضور بیشتر زنان در اقتصاد آلمان را مهیا کرده و نقش مراقبتی آنان در خانه را نیز حفظ نماید. بر این اساس از سال ۲۰۰۷ میلادی تا به امروز، مستمری‌ها و کمک‌هزینه‌های اجتماعی همچون بیمه‌های بیکاری در حال کاهش بوده و کمک‌هزینه‌های خانواده افزایش یافته است. طبق قانون فدرال، کمک‌هزینه‌های خانواده و مرخصی والدین^۳ در آلمان، اجرایی شده از ژانویه ۲۰۰۷، کمک‌هزینه‌های خانواده شامل ۶۵ تا ۶۷ درصد درآمد ۱۲ ماه گذشته والدین قبل از تولد فرزندشان هست. این مقدار حداقل ۳۰۰ یورو و حداکثر ۱۸۰۰ یورو به طور ماهیانه برای هر یک از والدین در نظر گرفته شده است. مجموع ماه‌های دریافتی کمک‌هزینه برای هر دوی والدین نمی‌بایست از ۱۴ ماه تجاوز کند. ضمناً خانواده‌های تک سرپرست، خانواده‌های با درآمد کمتر از هزار یورو در ماه و یا خانواده‌هایی که بیش از یک فرزند صغیر دارند، از این قاعده مستثنا می‌باشند. همچنین خانواده‌هایی با درآمد سالیانه بیشتر از ۵۰۰ هزار یورو و یا خانواده‌های تک سرپرست با درآمد بیش از ۲۵۰ هزار یورو از دریافت این مستمری‌ها محروم شدند. در کنار مقررات فوق، قانون هارتز سبب تغییراتی در میزان پرداخت کمک‌هزینه‌های اجتماعی به بیکاران شده است. قانون چهارم هارتز^۴ که از سال ۲۰۰۵ در حال اجرایی شدن است، کمک‌های اجتماعی را از ۳۲ ماه به ۱۲ ماه برای افراد زیر ۵۵ سال و ۱۸ ماه برای افراد بالای ۵۵ سال کاهش داده است. همچنین این قانون با طراحی یک آزمون وسع^۵، به مانند الگوی بریتانیایی خود، سعی داشته تا به سنجش میزان نیازمندی مستمری‌بگیر پردازد (ترزینسکی و کمپ، ۲۰۱۴: ۱۴۶-۱۴۲). همه این موارد حاکی از آن است که سیاست‌های خانواده در آلمان، به مانند بریتانیا اما نه به سرعت آن، در حال تغییر و هدایت به سمت پارادایم کار برای رفاه^۶ بوده؛ امری که در عین اجرایی شدن، همچنان در تلاش است تا نقش سنتی و مراقبتی خانواده در پرورش نیروی انسانی کشور آلمان را حفظ نماید.

بریتانیا: نقش زنان و میزان مشارکت اقتصادی آنان در بریتانیا نسبت به آلمان گسترده‌تر بوده و با سرعت بیشتری رو به افزایش است. همچنین بر خلاف آلمان، در بریتانیا سهم زنان از مشاغل پاره وقت رو به کاهش بوده است. در سال ۱۹۹۴، تقریباً ۸۳ درصد از مشاغل پاره

^۱ - Women-Friendly

^۲ - Family-Friendly

^۳ - Federal Law of Parental Allowance and Parental Leave

^۴ - مرحله چهارم از اصلاح قانون هارتز (Hartz IV) در سال ۲۰۰۵ میلادی است. این قانون از سال ۲۰۰۲ آغاز به کار کرده است.

^۵ - آزمون سنجش درآمد موسوم به (Means Test)، مربوط است به سنجش وضعیت مالی و پس‌انداز افرادی که خواهان دریافت مستمری‌های رفاهی هستند.

^۶ - کار برای رفاه پارادایمی است که در آن استحقاق فرد برای دریافت مستمری و خدمات رفاهی بر اساس میزان علاقه ایشان به کار مشخص می‌شود. به بیان دیگر، فقط کسانی می‌توانند خواهان مستمری‌های رفاهی باشند که در هفته ساعات مشخصی را کار کرده باشند (رک: بلیک مور، ۱۳۸۹؛ فصل سوم).

وقت نصیب زنان این کشور شده، در حالی که این مقدار در سال ۲۰۰۷ به ۷۷/۴ درصد کاهش یافته است. با اینکه در دهه گذشته تقریباً به ازای هر سه زن، دو نفر در بازار کار بریتانیا مشغول بوده است؛ اما درصد مشارکت زنان در مشاغل پاره وقت به مراتب کمتر از کشور آلمان است. در سال ۱۹۹۴ مقدار مشارکت اقتصادی زنان در مشاغل پاره وقت ۴۱/۲ درصد نسبت به کل جمعیت شاغل زن بوده که این میزان در سال ۲۰۰۷ به ۳۸/۶ درصد کاهش یافته است. نرخ مشارکت اقتصادی زنان در بریتانیا با توجه به سطح تحصیلات و مهارت آنان نیز نسبت به آلمان کمی متفاوت است، چرا که اساساً نرخ بیکاری زنان در این کشور پایین‌تر هست. از میان زنان ۶۴-۲۵ ساله، تنها ۴/۹ درصد از افراد با تحصیلات کمتر از متوسط بیکار می‌باشند. این نرخ برای زنانی با تحصیلات عالی به میزان ۲/۵ درصد در سال ۲۰۰۸ کاهش یافته است. با این حال، بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ بر وضعیت اشتغال زنان به شکلی متفاوت اثرگذار بوده است. آمارها نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۳ نرخ بیکاری زنان تحصیل کرده با سطح عالی به ۲/۹ درصد، یعنی ۰/۴ درصد افزایش رسیده است در حالی که این نرخ برای زنانی با تحصیلات کمتر از متوسط مقدار عددی ۹/۸ درصد را تجربه می‌کند؛ یعنی افزایش ۵ درصدی در نرخ بیکاری برای این قشر از جامعه (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، ۲۰۰۸: ۳۳۶-۳۵۸ و ۲۰۱۳: ۲۸۱-۲۶۷). به نظر می‌رسد که در بریتانیا، سطح تحصیلات و مهارت به طور هم‌زمان نقش تعیین‌کننده‌ای در نرخ بیکاری و اشتغال داشته باشند، طوری که عمده زنان جذب شده در بازار کار کشور مرتبط با افراد تحصیل کرده بوده است. همچنین فعالیت اقتصادی و مشارکت زنان در بازار کار نیز کمتر بر مشاغل پاره وقت استوار است، لذا می‌توان نتیجه گرفت که مدل مردانه نان‌آوری در بریتانیا به مراتب کمتر از آلمان رواج یافته است.

به نظر می‌رسد که حضور بیشتر زنان در اقتصاد بریتانیا در دو دهه گذشته تحت تأثیر پارادایم رفاهی این کشور، یعنی دولت سرمایه‌گذار اجتماعی است. این پارادایم که به پارادایم رفاه برای کار نیز شباهت دارد، توانسته نرخ اشتغال را در مجموع افزایش دهد. درون‌مایه چارچوب رفاهی دولت سرمایه‌گذار اجتماعی مبتنی است بر یادگیری، مهارت‌یابی نیروی انسانی و کار برای مقابله با فقر و آسیب‌های اجتماعی، لذا دولت بریتانیا در سال‌های پایانی قرن بیست و یکم در تلاش بود تا به رهبری حزب کارگر، تغییری در الگوی رفاهی این کشور ایجاد نماید. اصلی‌ترین ابتکار دولت کارگر در حوزه سیاست‌های مرتبط با خانواده، معطوف بود به تلاش جهت ریشه‌کن کردن فقر کودکان در این کشور. موافقت با طرح مذکور به‌گونه‌ای رقم خورد که حتی عمده احزاب رقیب حزب کارگر نیز از آن حمایت نمودند. هدف اصلی طرح این بود که فقر کودکان تا سال ۲۰۰۵ به یک چهارم، تا سال ۲۰۱۰ به نصف و تا سال ۲۰۲۰ به طور کامل ریشه‌کن گردد. چارچوب اصلی طرح حزب کارگر شامل مراقبت از

کودکان از طریق آغاز یک راهبرد ملی، مبارزه با فقر کودکان و ریشه‌کن کردن آن تا سال ۲۰۲۰، افزایش میزان اشتغال والدین مجرد تا ۷۰ درصد و آشتی کار و زندگی به کمک ارائه مرخصی و حقوق بیشتر به مادران باردار می‌گردد (میلار، ۱۳۹۱: ۳۵۶). عموم کودکان فقیر نیز در خانواده‌هایی رشد می‌کنند که هیچ یک از اعضا و سرپرستان خانوار در آنجا کار دائم ندارند. علاوه بر آن‌ها، خانواده‌های اقلیت‌ها، خانواده‌های تک سرپرست، خانواده‌های دارای عضو معلول، خانواده‌های بزرگ و پر جمعیت و همچنین خانواده پناهجویان و مهاجرین جزو مواردی هستند که در آنجا بستر لازم جهت رشد کودک فقیر یا در معرض خطر فقر مهیا شده است؛ بنابراین با توجه به نقش خانواده‌های بدون منبع درآمد مشخص در گسترش فقر کودکان، مقدار کمک‌های اجتماعی دولت وقت بر مبنای میزان فعالیت افراد در بازار کار قرار گرفت. همچنین علاوه بر اقدامات پیشگیرانه فوق، برخی سیاست‌های مقابله‌ای جهت کنترل فقر کودکان همچون *WFTC*^۱ و *CTC*^۲ و یا راه‌اندازی صندوق حمایت از کودکان در سال ۲۰۰۴ جزو اقدامات کنترلی دولت جهت مقابله با بازتولید فقر کودکان در بریتانیا محسوب می‌شوند (شاو، ۲۰۱۴: ۷۶-۷۴). در مجموع می‌توان گفت که در بریتانیا، سیاست‌های خانواده به پیروی از سیاست‌های رفاهی این کشور، به سمت پارادایم سرمایه‌گذاری اجتماعی در حرکت بوده، هرچند که برخی شباهت‌های این مدل با پارادایم کار برای رفاه سبب شده تا کشورهای آلمان و بریتانیا دارای برخی وجوه مشترک با یکدیگر در حوزه سیاست‌ها خانواده باشند.

ایران: عمده نگاه دولت ایران پس از انقلاب اسلامی مبتنی است بر حمایت از خانواده در چارچوبی سیاسی، اقتصادی و حتی نمادین. تأکید بر ماهیت دینی نظام سیاسی نیز لزوم توجه بر امر خانواده را معین ساخته، طوری که در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی، توجه به بهبود وضعیت خانواده از طریق تصویب قوانینی همچون «قانون خدمت نیمه وقت بانوان» آشکار گردیده است. به موجب مواد هفتم و نهم این قانون، سنوات و طول دوران مرخصی زایمان بانوان با مشاغل پاره وقت از لحاظ سابقه خدمت لازم برای بازنشستگی و استفاده از حقوق وظیفه و یا مستمری، به طور کامل محاسبه می‌گردد (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴). با این وجود، تأکید بر نقش خانواده در ایران تنها ماهیتی گفتمانی و انقلابی نداشته است. آغاز جنگ ایران و عراق و نیاز بیشتر به حضور نیروی کار زنان در بازار، به دلیل حضور مردان در جبهه‌های جنگ، یکی از مهم‌ترین دلایل توجه به سیاست‌ورزی در امر

^۱ - نوعی سیاست‌های بخشودگی مالیاتی برای افراد شاغلی است که سرپرست خانوار بوده اما درآمدی ندارند.
(*Working Families Tax Credit*)

^۲ - کمک هزینه برای کودکان زیر ۱۶ سال و یا جوانان زیر ۲۰ سالی که مشغول به تحصیل هستند به شرطی که والدین کار مشخص نداشته و یا درآمدشان پایین باشد (*Childcare Tax Credit*).

خانواده گردید. قانون مذکور به همراه قوانینی همچون قانون اجازه پرداخت حقوق و دستمزد کارکنان دولت به عائله تحت تکفل آن‌هایی که به اسارت دشمن ایران درآمده بودند و یا حضور دائمی در مناطق جنگی دارند، جزو این دست از قوانین محسوب می‌شوند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۰). در ادامه راه نیز توجه سیاست‌سازان کشور معطوف بوده است به حمایت از خانواده‌های شهدا، جانبازان و نیروهای مسلح تا بتوانند به طرقتی هزینه‌های تحمیل شده به این خانوارها را پوشش دهند. در اینجا نقش حمایتی دولت پررنگ اما محدود به اقشار تحت فشار وضعیت جنگی گردیده است.

پس از جنگ، امکان و بستر سیاست‌سازی و حوزه اختیارات و اولویت‌های دولت تغییر گسترده‌ای پیدا نمود. در دهه ۱۳۷۰ عمده قانون‌گذاری‌های صورت گرفته در رابطه با خانواده مربوط است به برخی مصوبات مجلس چهارم، پنجم و ششم. این دست از مصوبات مجلس را می‌توان در قالب دو دوره مجزا تشریح نمود: در دوره اول عمده توجه دولت معطوف بود به کنترل جمعیت (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۲) و سیاست‌های مرتبط با وضعیت زنان و کودکان بی‌سرپرست (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۱) و در دوره دوم، اصلاح قوانین خانواده جهت افزایش نقش اجتماعی زنان در دستور کار قرار گرفت. با این حال به نظر می‌رسد که در دوران پس از جنگ نیز درک درستی از مفهوم سیاست خانواده به معنای جدید آن، یعنی تنظیم وظایف مراقبتی و رفاهی خانواده، در ادبیات سیاست‌های رفاهی کشور متداول نشده است. قوانینی همچون اصلاح قانون حضانت و نگهداری کودکان و یا تشکیل دادگاه خانواده قوانینی نیستند که بتوانند به ایفای نقش مؤثر جهت خانوادگی‌گرایی و خانوادگی‌زدایی، یا به تعبیری تغییر در وظایف مراقبتی خانوار، بپردازند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۲). در واقع، همچنان در ایران قوانین خانواده تنها شامل مواردی است که در آن روابط زناشویی زوجین معین می‌گردد؛ لذا مابقی تصمیمات اثرگذار دولت بر خانواده ذیل سیاست‌های رفاهی کشور ارزیابی شده که این امر عمدتاً تحت تأثیر الگوی سنتی دولت رفاه در اروپا بوده و هنوز به نقش تنظیم وظایف مراقبتی خانواده به عنوان یکی از مؤلفه‌های دست‌یابی به بهزیستی بیشتر جامعه با دیده تردید نگریسته می‌شود.

در نیمه اول دهه ۱۳۸۰ در قالب قانون برنامه چهارم توسعه، بر نقش حمایتی دولت از خانواده بیش از پیش تأکید شده است. در ماده ۹۶ بر حمایت بیمه‌ای از زنان سرپرست خانوار و کودکان بی‌سرپرست، ماده ۱۳۲ و ۱۳۳ به ترتیب بر حمایت از خانواده‌های زندانیان و خانواده‌های تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی (ره) و سازمان بهزیستی کشور و یا تأکید بر منزلت خانواده در امر مسکن‌سازی و گسترش آن با توجه به وضعیت زنان سرپرست خانوار،

تأکید شده است. اما مهم‌تر از این دست حمایت‌های رفاهی، می‌توان بر دو ماده ۱۵۵ و ۱۷۴ تأکید نمود. در این مواد، دولت موظف شده تا به توانمندسازی و حمایت از حقوق زنان و برقراری عدالت جنسیتی در ابعاد حقوقی، اجتماعی و اقتصادی بپردازد و با تأکید بر موازین اسلامی، تقویت نهاد خانواده را در دستور کار خود قرار دهد (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۳). به نظر می‌رسد که نگاه به برابری حقوقی زنان و میل به توانمندسازی آنان برای حضور بیشتر در عرصه اقتصادی و اجتماعی مد نظر قرار گرفته که این امر حکایت از غلبه پارادایم سرمایه‌گذاری اجتماعی در امر خانواده داشته است. با این حال، همچنان تنظیم وظایف مراقبتی خانواده در برنامه چهارم توسعه دیده نمی‌شود. در برنامه پنجم توسعه نیز در ماده ۳۹ بر توانمندسازی اجتماع‌محور و خانواده‌محور به همراه تقویت بنیاد خانواده در ماده ۴۳ قانون برنامه تأکید شده است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹)؛ بنابراین، با وجود رشد پارادایم فکری سرمایه‌گذاری اجتماعی از طریق بر عهده نهادن وظایف مراقبتی به خانواده در جهت پرورش نیروی انسانی، یعنی همان توانمندسازی خانواده‌محور و گرایش به خانوادگی‌گرایی، نگاه ارزشی به نهاد خانواده با تأکید بر عناصر مذهبی و فرهنگی همچنان حضوری پررنگ و بعضاً متفاوت با گذشته داشته است. این خود، نگاهی متناقض‌نما را با توجه به مدل مقایسه عرضه شده در قسمت قبلی متن حاضر عرضه می‌کند، چرا که اساساً پارادایم سرمایه‌گذاری اجتماعی بر خانوادگی‌زدایی و عرضه وظایف مراقبتی و پرورش نیروی انسانی در حوزه عمومی و بازار تأکید داشته و ارائه مدلی مبتنی بر توانمندسازی، به عنوان هسته اصلی پارادایم سرمایه‌گذاری اجتماعی، همراه با خانواده‌محور شدن این امر، نوعی «درهم‌ریختگی پارادایمی» را در رابطه با سیاست‌های خانواده جمهوری اسلامی ایران پدید آورده است.^۱

با این وجود، تلاش دولت ایران جهت توانمندسازی و افزایش آموزش زنان با هدف ایجاد برابری جنسیتی در تحصیل و ارتقاء نقش مراقبتی زنان در خانواده تا حدی موفقیت‌آمیز عمل نموده است. آمارها نشان می‌دهد که سهم مشارکت تحصیلی زنان در مقاطع تحصیلات تکمیلی در سال ۱۳۶۵ تنها ۲۸/۷۵ بوده است که این نرخ در سال ۱۳۸۵ به ۵۴/۵۷ درصد، یعنی بیشتر از مردان این کشور، افزایش یافته است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰)؛ اما نرخ مشارکت اقتصادی زنان بهتر نگردیده است. در دهه ۱۳۸۰، یعنی با تقویت سیاست رفاهی مبتنی بر سرمایه‌گذاری اجتماعی خانواده‌محور، نرخ مشارکت اقتصادی زنان از ۱۷ درصد در سال ۱۳۸۴ به ۱۲/۶ درصد در سال ۱۳۹۱ کاهش یافته است. البته حضور زنان در اقتصاد

^۱ - جهت مطالعه بیشتر در رابطه با مفهوم سرمایه‌گذاری اجتماعی در ایران رک.: عموزاده، ۱۳۹۴.

صورت‌بندی جدیدی را تجربه نموده است، به‌گونه‌ای که از یک سو سهم حضور زنان در بخش‌هایی با مهارت تحصیلی کمتر همچون کشاورزی، از ۳۳/۶ درصد در سال ۱۳۸۴ به ۲۵/۲ درصد در سال ۱۳۹۱ تقلیل یافته و از سوی دیگر حضور بیشتر زنان در بخش خدمات را شاهد هستیم به شکلی که نرخ مشارکت اقتصادی آن‌ها در این بخش از میزان ۳۷/۴ درصد در سال ۱۳۸۴ به ۵۰/۴ درصد در سال ۱۳۹۱ افزایش یافته است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۲). در نتیجه، به نظر می‌رسد که علی‌رغم توانمندسازی زنان و پرورش نیروی انسانی ماهر در این زمینه، همچنان دولت ایران تمایل دارد تا بر نقش تأمین هزینه خانوار توسط مردان و مراقبت و پرورش نیروی انسانی جدید توسط زنان، تأکید داشته باشد. از این رو، شاید بتوان گفت که سیاست‌های خانواده در ایران با وجود پیروی از پارادایم رفاهی سرمایه‌گذاری اجتماعی بریتانیا، در بیشتر حوزه‌ها، شباهت‌هایی با نمونه آلمانی سیاست‌های رفاهی داشته؛ هرچند که مشارکت اقتصادی و اجتماعی زنان در آلمان، علی‌رغم تأکید نسبی بر نقش نان‌آوری مردان، در حال افزایش است.

۵- توصیه‌های سیاستی

خلاً ادبیات علمی جهت بسط تئوریک و خلق ایده‌های نو در زمینه سیاست‌های اجتماعی مرتبط با خانواده سبب گردیده است تا صورت‌بندی اولیه‌ای از آنچه که به عنوان سیاستگذاری خانواده شناخته می‌شود، ارائه شود. اگرچه عمر این شاخه از سیاستگذاری عمومی زیاد نبوده است، در سالیان اخیر بر نقش خانواده در زمینه‌هایی همچون توسعه سرمایه انسانی، بهزیستی جامعه و مبارزه با آسیب‌های اجتماعی تأکید شده است. با این حال سیاستگذاری خانواده در کشورهای در حال توسعه‌ای همچون ایران، از رویه‌ای کم و بیش متفاوت‌تر پیروی می‌نماید. در این کشورها، همچنان نهاد خانواده کارویژه سنتی خود را حفظ نموده و علی‌رغم طرح مطالبات جدید از سوی زنان، بر روی الگوهای رفاهی قدیمی‌تر، همچون سیستم‌های رفاهی بیسمارکی و محافظه‌کارانه، تأکید می‌گردد. با این وجود در سال‌های اخیر، به دلیل رشد جمعیت زنان تحصیل کرده در کشور ایران، تغییر در سیاست‌های قبلی مرتبط با خانواده اجتناب‌ناپذیر قلمداد می‌شود، لذا در این زمینه شاهد برخی تغییر استراتژی‌ها جهت توانمندسازی بیشتر زنان و فعال شدن آن‌ها در اقتصاد کشور بوده‌ایم. این حرکت دولت ایران به سمت توانمندسازی و سرمایه‌گذاری اجتماعی سبب نشده است تا نقش و وظایف سنتی‌تری خانواده و اعضای آن دستخوش تغییرات بزرگی شود. جهت فهم بهتر این دست از مطالب، ابزارهای مقایسه‌ای جهت تبیین نسبت میان تغییرات اجتماعی و شناخت سیاست خانواده عرضه گردید. محقق تلاش داشته است تا به کمک ترسیم وضعیت خانوارها در بازار کار و

نقش اقتصاد در تغییر صورت‌بندی این نهاد اجتماعی و همچنین به کمک طراحی یک ابزار موقعیت‌یابی سیاست خانواده در رژیم‌های رفاهی متفاوت، امکان‌مندی جدیدی جهت قیاس انواع مختلف ابزارهای سیاستی بکار رفته در حوزه مطالعات خانواده مهیا سازد.

مطالعه تطبیقی میان سه کشور ایران، انگلستان و آلمان نشان می‌دهد که در ایران، سیاست خانواده اسیر یک نوع آشفتگی و یا درهم‌ریختگی پارادایمی در زمینه تعیین جایگاه خود نسبت به رژیم رفاهی کشور شده است. به طور مشخص‌تر، علی‌رغم اینکه رژیم رفاهی جمهوری اسلامی ایران در سالیان گذشته از الگوی قاره‌ای و مشارکتی پیروی کرده است، تلاش‌هایی جهت حرکت به سمت خلق دولت سرمایه‌گذار اجتماعی در ایران مشاهده می‌شود. با این حال سیاست خانواده در ایران با وجود ناپختگی‌های بعضاً طبیعی، به دلیل پایین بودن عمر رژیم‌های رفاه و سیاست‌سازی مدرن در این کشور، شباهت‌هایی با مدل رفاهی کشور آلمان داشته است، علی‌رغم اینکه جهت‌گیری سیاستی رفاه کشور در سالیان اخیر برگرفته از طرح دولت سرمایه‌گذار اجتماعی در بریتانیا تلقی می‌گردد. پیشنهاد می‌گردد تا علاقه‌مندان به این زمینه پژوهشی، از طریق بسط تئوریک مدل‌های مطرح شده، امکان‌مندی‌های جدیدی جهت گسترش سیاست‌پژوهی در حوزه سیاست‌های خانواده خلق نمایند. علاوه بر این، به سیاست‌سازان اصلی حوزه رفاه در کشور توصیه می‌گردد تا بر اساس یک چارچوب پارادایمی مشخص در امر سیاست‌سازی خانواده عمل نموده و از تحول پارادایمی مکرر در حوزه سیاست‌های رفاهی خود پرهیز نمایند. همچنین لازم است تا خانوادگی‌گرایی علاوه بر اسناد کلان سیاستی، در قوانین تأمین اجتماعی کشور نیز بیش از پیش نمود یابد، چرا که نبود تعهدات الزام‌آور برای دولت در جهت هدایت بیشتر سیاست‌های رفاهی به سمت حمایت از بهزیستی خانواده، هرگونه طرح ایده‌های کلان در رابطه با خانوادگی‌گرایی را عبث و فاقد نتیجه مشخص خواهد کرد.

منابع

(الف) فارسی

- ۱- بلیک مور، کن، (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر سیاستگذاری اجتماعی، ترجمه: علی اصغر سعیدی و سعید صادقی جقه، تهران: جامعه‌شناسان و موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- ۲- عموزاده مهدیرچی، حنیف، (۱۳۹۴)، "دولت سرمایه‌گذار اجتماعی در ایران: مقایسه تطبیقی استراتژی لیسبون اتحادیه اروپا و سیاست‌های رفاهی جمهوری اسلامی ایران"، مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین‌المللی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی (صص: ۵۳۱-۵۳۸)، شیراز: موسسه عالی علوم و فناوری خوارزمی.
- ۳- مرکز آمار ایران، (۱۳۹۲)، شاخص‌های بازار کار در ایران، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز آمار ایران:

<http://www.amar.org.ir>

- ۴- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۹۰)، قوانین و مقررات مربوط به آموزش زنان و خانواده، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴؛ از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://rc.majlis.ir/fa/report/show/798409>
- ۵- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۶۰)، قانون راجع به اجازه پرداخت حقوق و فوق‌العاده‌های مستمر کارکنان دولت که به اسارت رژیم مزدور عراق درآمده و یا در مناطق اشغالی و جنگی باقی مانده‌اند، به عائله تحت تکفل آن‌ها، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/90256>
- ۶- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۶۴)، قانون نحوه اجرای قانون مربوط به خدمت نیمه وقت بانوان، مصوب دهم آذر ۱۳۶۲، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://www.rc.majlis.ir/fa/law/show/91056>
- ۷- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۷۱)، قانون تأمین زنان و کودکان بی‌سرپرست، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/92111>
- ۸- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۷۲)، قانون تنظیم خانواده و جمعیت، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://www.rc.majlis.ir/fa/law/show/92239>
- ۹- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۸۲)، حقوق زنان و خانواده در آیین مجالس قانون‌گذاری پس از انقلاب اسلامی، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://rc.majlis.ir/fa/report/show/733230>
- ۱۰- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۸۳)، درباره لایحه برنامه چهارم توسعه: زنان و خانواده، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://www.rc.majlis.ir/fa/report/show/733224>
- ۱۱- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۳۸۹)، بررسی لایحه برنامه پنجم توسعه، فصل سوم - اجتماعی: بیمه‌های اجتماعی، سلامت، حمایت و توانمندسازی سرمایه اجتماعی، جوانان و خانواده، ایثارگران، بازیابی در ۱۰ اسفند ۱۳۹۴، از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <http://rc.majlis.ir/fa/report/show/772860>
- ۱۲- میلار، لین، (۱۳۹۱)، "سیاست اجتماعی و سیاست خانواده"، پدیدآور: پیتر الکاک، مارگارت می و کارن راولینگسون، سیاستگذاری اجتماعی، ترجمه: علی اکبر تاج مزینانی، محسن قاسمی، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

(ب) انگلیسی

- 13- Blankenhorn, D., (1990), *American Family Dilemmas*. In D. Blankenhorn, & J. B. Elshtain, *Rebuilding the Nest: A New Commitment to the American Family*, (pp. 3-25), Milwaukee: Family Service America.
- 14- Blum, S., Formankova, L., & Dobrotic, I., (2014), *Family Policies in "Hybrid" Welfare State after the Crisis: Pathways Policy Expansion and Retrenchment*. *Social Policy & Administration*, 48(4), 468-491.
- 15- Bogenschneider, K., (2000), *Has Family Policy Come of Age? A Decade Review of the State of U.S. Family Policy in the 1990s*. *Journal of Marriage and the Family*, 1136-1159.
- 16- Bogenschneider, K., (2014), *Family Policy Matters: How Policy Making Affects Families and What Professionals Can Do.*, (3rd ed.), New York & London: Routledge.
- 17- Bowen, M., (1996), *The Use of Family Theory in Clinical Practice*. *Comprehensive Psychiatry*, 7(3), 345-374.
- 18- Esping-Andersen, G., (1990), *Three Worlds of Welfare Capitalism*. Cambridge: Polity Press.
- 19- Esping-Andersen, G., (1993), *Changing Classes: Stratification and Mobility in Post-Industrial Societies*. London: Sage.
- 20- Esping-Andersen, G., (1999), *Social Foundations of Postindustrial Economies*. New York: Oxford University Press.
- 21- Fagnani, J., (2007), *Family Policies in France and Germany*. *Community, Work and Family*, 10(1), 39-56.
- 22- Flenkenstein, T., Saunders, A., & Seeleib-Kaiser, M., (2011), *The Dual Transformation of Social Protection and Human Capital: Comparing Britain and Germany*. *Comparative Political Studies*, 44(12), 1622-1650.

- 23- International Labour Organization, (1990), *International Standard Classification of Occupations: ISCO-88*. Geneva: International Labour Office.
- 24- Kamerman, S., & Khan, A. J., (1978), *Family Policy: Government and Families in Fourteen Countries*. New York: Columbia University Press.
- 25- Leiner, S., (2003), *Varieties of Familialism: The Caring Function of Family in Comparative Perspective*. *European Societies*, 5(4), 353-375.
- 26- Lewis, J., & Guillary, S., (2005), *The Adult Workers Model: Family, Gender Equality and Care: The Search for New Policy Principles and the Possibilities and Problems of a Capabilities Approach*. *Economy and Society*, 34(1), 76-104.
- 27- Mercier, J., Garasky, S., & Shelley, M., (2000), *Redefining Family Policy*. Iowa State University Press.
- 28- OECD., (2008), *OECD Employment Outlook 2008*. Retrieved February 20, 2016, from Organization for Economic Cooperation and Development: www.oecd.org/publishing/corrigenda
- 29- OECD., (2013), *Employment Rate of Women*. Retrieved February 20, 2016, from Employment and Labour Markets; Key Tablets from OECD: <http://dx.doi.org/10.1787/emp-fe-table-2013-1-en>
- 30- OECD., (2015), *OECD Employment Outlook 2015*. Retrieved February 20, 2016, from Organization for Economic Cooperation and Development.
- 31- Richardson, D., (2010), *Child and Family Policies in a Time of Economic Crisis*. *Children & Society*, 24(6), 495-508.
- 32- Richardson, J. H., (2009), *Family Allowance*. In E. Seligman, *Seligman's Encyclopedia of Social Sciences*, (Vols. 6, Part 1, pp. 70-73), New Dehli: Cosmo Publication.
- 33- Robila, M., (2014), *Family Policies Across the Globe: Development, Implementation and Assessment*. In M. Robila, *Handbook of Family Policies Across the Globe*, (pp. 3-11), New York: Springer.
- 34- Shaw, S., (2014), *Families and Children*. In P. Dwyer, *An Introduction to Social Policy*, (pp. 69-84), London: Springer.
- 35- Trzcinski, E., (2000), *Family Policy in Germany: A Feminist Dilemma*. *Feminist Economics*, 6(1), 21-44.
- 36- Trzcinski, E., & Camp, J., (2014), *Family Policy in Germany*. In M. Robila, *Handbook of Family Policies Across the Globe*, (pp. 137-153). New York: Springer.